

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ

درس نامه

فلسفہ اسلامی

تلخیص، تنظیم و تسهیل منابع درس رشته فلسفہ و کلام اسلامی
ویژہ آزمون‌های کارشناسی ارشد و دکتری رشته فلسفہ و کلام اسلامی

چاپ دوم؛ سال ۱۴۰۲

محمد جواد امیر احمدی

بسته‌های آموزشی حافظون
ویژه دروس تخصصی رشته فلسفه و کلام اسلامی

آشنایی با فلسفه اسلامی
تلخیص، تنظیم و تسهیل منابع درس فلسفه اسلامی
ویژه آزمون‌های کارشناسی ارشد و دکتری الهیات
چاپ دوم؛ سال ۱۴۰۲
مؤلف: محمدجواد امیراحمدی
ناشر: انتشارات آیات مبینات

مدیریت	مؤسسه	تماس با ما
-	۰۲۱۳۳۵۵۱۷۵۱	شماره ثابت
-	۰۹۱۹۸۰۰۰۹۷۰	شماره همراه
www.rasool.ir	www.haafezoon.ir	سایت
rasoulmohammadzadeh@yahoo.com	haafezoon@gmail.com	ایمیل
۱۰۰۰۲۱۳۳۴۴۲۰۰۵	۰۲۱۳۳۴۴۲۰۰۵	سامانه دریافت پیامک
	Haafezoon	اینستاگرام

در فضای مجازی ما را با شناسه haafezoon جستجو کنید.

جهت دریافت اطلاعات تخصصی رشته خود و دریافت فایل‌های
مکمل، عدد ۵ را به سامانه ۰۲۱۳۳۴۴۲۰۰۵ پیامک کنید.

فهرست مطالب

۷	مقدمه مؤلف
۱۰	بیان نکاتی مقدماتی نسبت به دانش فلسفه
۲۷	نقد اشکالات وارد شده بر اصالت وجود
۳۵	فروعات پذیرش اصالت وجود و اعتباریت ماهیت
۴۰	برخی دیگر از فروعات پذیرش اصالت وجود و اعتباریت ماهیت
۴۹	نفس الامر
۵۵	مساوقت وجود و شیئیت
۵۹	تشکیکی بودن حقیقت وجود
۶۳	احکام عدم و بحث اعاده‌ی معدوم
۷۰	تقسیم وجود به مستقل و رابط
۷۷	وجود ذهنی
۸۰	نتایج سخن در پذیرش وجود ذهنی
۸۴	وجوب، امکان و امتناع
۸۸	اصطلاحات گوناگون مواد ثلاث
۹۱	تقسیمان مواد ثلاث
۹۵	نقی ماهیت از خداوند
۹۹	وجوب بالذات واجب تعالی
۱۰۲	نقد و بررسی قول به اولویت
۱۰۶	مناط نیاز به علت
۱۱۰	احکام ممتنع بالذات
۱۲۱	اعتبارات ماهیت
۱۲۵	کلی و جزئی، ذاتی و عرضی
۱۳۰	تبیین اصطلاحات جنس، فصل، ماده، صورت و نوع
۱۴۳	تعریف جوهر و اقسام آن
۱۵۰	ماهیت ماده و اثبات وجود آن
۱۵۳	بیان احکام ماده و صورت
۱۵۸	کمیت و اقسام آن
۱۶۵	کیف و اقسام آن ۱
۱۷۰	کیف و اقسام آن ۲
۱۷۵	کیفیات نفسانی

۱۷۹	ادامه ی بررسی برخی موارد کیفیت نفسانی
۱۸۴	مقوله ی اضافه
۱۸۸	مقوله ی این
۱۹۳	وضع
۱۹۸	تقسیم موجود به واحد و کثیر و بیان اقسام واحد
۲۰۲	حمل و اقسام آن
۲۱۰	بیان دیگر اقسام تقابل
۲۱۶	قانون علیت
۲۲۰	اقسام علت
۲۲۴	قاعده ی وجوب وجود معلول در ظرف وجود علت
۲۳۵	قاعده ی الواحد
۲۳۸	استحاله ی دور و تسلسل در علل
۲۴۳	علت فاعلی
۲۴۷	علت تامه و فاعلیت خداوند جل شانہ
۲۵۲	علت غایی
۲۵۹	مبادی افعال ارادی و بررسی غایت در افعال عبث
۲۶۴	بررسی نظریه ی اتفاق
۲۷۰	علت مادی و صوری
۲۷۴	علت جسمانی
۲۷۷	قوه و فعل
۲۸۱	حرکت و اقسام تغییر
۲۸۴	موضوع حرکت و بحث حرکت جوهری
۲۸۸	زمان و اقسام حرکت
۲۹۲	سبق و لحوق و اقسام آن
۲۹۵	ملاک سبق و لحوق و بحث معیت
۳۰۰	اقسام حدوث و قدم و بیان حدوث و قدم زمانی
۳۰۳	حدوث و قدم ذاتی، به حق و دهری
۳۰۸	تعریف و اقسام علم
۳۱۱	تقسیم علم به حصولی و حضوری
۳۱۶	اتحاد عاقل و معقول
۳۲۰	اشکالات اتحاد عاقل و معقول
۳۲۴	تقسیم علم به کلی و جزئی
۳۲۹	تقسیم دیگری برای علم حصولی

۳۳۲ انواع تعقل و مراتب عقل
۳۳۵ عقل فعال و عاملیت آن
۳۳۸ تقسیم علم به تصور و تصدیق
۳۴۳ بررسی آرای سوفسطائیان
۳۴۹ تقسیم علم حصولی به حقیقی و اعتباری
۳۵۴ موارد علم حضوری
۳۵۷ کیفیت علم به معلول و علت
۳۶۱ ذاتی نبودن علم برای نفس
۳۶۵ اثبات واجب تعالی و برهان صدیقین
۳۶۸ براهین دیگر بر وجود واجب تعالی
۳۷۳ نفی ماهیت و اجزاء از واجب تعالی
۳۷۸ توحید واجب تعالی
۳۸۴ نفی شریک از واجب تعالی و بیان صفات او
۳۸۷ صفات ذاتی و فعلی واجب تعالی
۳۹۲ علم واجب تعالی
۳۹۷ عنایت، قضا و قدر
۴۰۱ قدرت واجب تعالی
۴۱۶ حیات، علم و اراده ی واجب تعالی
۴۲۲ خیر و شر و بحث عنایت الهی
۴۲۷ نظام آفرینش و بحث عوالم
۴۳۵ عالم مثال و ماده و بحث حدوث عالم ماده

مقدمه مؤلف

لطفا پیش از هر کاری این مقدمه ضروری را به دقت مطالعه نمائید و البته مطالعه مجدد و مکرر و مراجعه به آن نیز در طول دوره ضروری به نظر می‌رسد.

۱- مقدمه اول : حرفهای پیش از کنکوری

- چرایی وجود درس حاضر در دروس رشته ی فلسفه و کلام اسلامی
درس فلسفه در میان درس های رشته ی فلسفه و کلام اسلامی نقش محوری دارد. خصوصا در مقایسه با دو درس دیگر که منطقی و کلام است. درس منطقی که معلوم است بیشتر جنبه ی ابزاری دارد برای درس فلسفه و درس کلام هم به نوعی مکمل قسمت هایی از مباحث کلامی درس فلسفه است.

محتوای درس حاضر نه تنها دارای کمال اهمیت در میان دروس مقطع ارشد است بلکه علاوه بر این در میان دروس مقطع دکتری هم اهمیت بسزایی دارد. در واقع مباحث فلسفه در مقطع دکتری سطحی عمیق تر از مباحث همین کتاب است. لذا اهمیت یادگیری مناسب این درس غیر قابل انکار است.

- کارکرد درس حاضر در این رشته

فلسفه در واقع باید اندیشیدن را بیاموزاند و معمولا این اندیشیدن در ابتدا همراه با محتوای خاصی انجام می گیرد. محتوای این درس که در این کتاب نمودار است طریق اندیشیدن فیلسوفان مسلمان در یکی از آخرین و کامل ترین محصولات آن است.

محتوای این درسنامه که بر اساس دو اثر گرانقدر علامه ی طباطبایی ره یعنی کتاب بدایه الحکمه و نهایه الحکمه است، باعث آشنایی با اندیشه های فیلسوفان مسلمان و اندیشیدن در افق تفکرات ایشان است. که این خود باید مقدمه ی تفکر اصیل و اصولی افراد در مراحل بعدی باشد. ان شالله

لازم به ذکر است که محتوای این اثر با عنایت تمام به شرح ارزنده ی حجه الاسلام دکتر علی شیروانی بوده است و در واقع سعی شده که از محتوای شرح ایشان بر دو کتاب بدایه الحکمه و نهایه الحکمه چیزی فروگذار نشود. لذا عمده ی مباحث این درسنامه چیزی نیست جز تلخیصی از شرح ایشان.

۲- مقدمه دوم : حرفهای پس از کنکوری

- آینده مطالعات این درس پس از ورود به دانشگاه

چون فلسفه از رشته های بنیادین به حساب می آید و تنوع بسیار زیادی هم دارد و تقریبا در عرصه های مختلف علمی مطالعات فلسفی معمول است، افرادی که فارغ التحصیل این رشته هستند با کسب مهارت های لازم می توانند آموخته های خود را در عرصه های گوناگون آموزشی و پژوهشی به کار بگیرند.

- معرفی منابع جانبی پس از کنکور برای مطالعه بیشتر

- به نظر واضح است که مطالعات برای کنکور همیشه با محدودیت های بسیاری همراه است. اساسا نوع خاصی از خواندن، مناسب موفقیت در کنکور است که این شیوه با خواندن اصولی و اساسی خصوصا در درسی مانند فلسفه که نیاز به تأمل فراوان دارد، فاصله دارد.

- راه جبران این نقیصه این است که افراد پس از فراغت از کنکور و حواشی آن سعی کنند که دروسی را که به مقتضای کنکور خوانده اند به نحوی عمیق تر و اساسی تر بخوانند.
- منابعی که بتواند نسبت به این درس این نقیصه را تدارک کند بسیار است که به برخی از آن ها اشاره می شود.
- ۱- شرح های مفصل تر و عمیق تر دو کتاب بدایه الحکمه و نهایه الحکمه از اساتید مختلف.
- ۲- کتاب منظومه ی ملاحادی سبزواری همراه با شروح آن به خصوص شرح های استاد مطهری ره
- ۳- کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم از علامه طباطبایی ره همراه با توضیحات استاد مطهری ره
- ۴- کتاب های درآمدی به فلسفه، هستی شناسی و فلسفه مقدماتی از استاد عبودیت

۳- مقدمه سوم : حرفهای کنکوری

- معرفی منابع جانبی و تکمیلی این درس در کنکور (منابعی که اگر فرصت کردید)
- البته برای کنکور خواندن همین درسنامه و کتابهایی که در قسمت پیشین ذکر شد کافی است اما برای تعمیق دانسته ها خواندن این کتاب ها هم مفید است.
- ۱- درآمدی بر نظام حکمت صدرایی از استاد عبودیت.
- ۲- کتاب شواهد الربوبیه از ملاصدرا ره.
- ۳- تحفه الحکیم از مرحوم آیت الله العظمی غروی اصفهانی همراه با شروح مختلف آن.
- معرفی بهترین نحوه مطالعه

در مطالعه ی فلسفه به اذعان کارشناسان این رشته آن چه مهم است فهم صحیح از مطالب است. به فرموده ی استاد مطهری مهم ایجاد تصور درست از مطالب است که تصدیق را در پی خواهد داشت. با توجه به این نکته در مطالعه ی درس فلسفه باید تمام تلاش در جهت این باشد که اولاً خود مطالب هر درس کاملاً فهم شود و ثانیاً جایگاه هر مطلب در نظام فلسفه روشن بشود و فرد ربط هر مساله به مسائل دیگر را بداند.

- تحلیل ۵ سال اخیر کنکور

۴- مقدمه چهارم: آنچه در دست دارید (توضیحاتی درباره جزوه حاضر)

- پیشتر بیان شد که اساس کار در این درسنامه شرح های استاد شیروانی بر بدایه و نهایه است. در این درسنامه سعی بر آن بوده است تا با تلخیص مطالب استاد شیروانی و استفاده از عناوین متعدد با ظواهر مختلف، تسهیل در امر فراگیری مطالب ایجاد گردد.
- همچنین تجزیه ی مطالب به درس های متعدد و بیان مطالب هر درس به صورت تیتروار در ابتدای درس کمکی به فهم نظام مند و آسان تر مطالب می کند.

درس ۶۰۶

کمیت و اقسام آن

در یک نگاه:

- ۱- کمیت - چندی
- ۲- اقسام کمیت
- ۳- اقسام کمیت متصل
- ۴- اثبات خارجیت اقسام کم
- ۵- احکام کمیت

کمیت - چندی

تعریف کمیت

تعریف اول

فارابی و ابن سینا کمیت را این گونه تعریف کرده‌اند «کمیت عرضی است که ذاتا می‌تواند واحدی در آن به وجود آید که شمارنده آن باشد». مثلا در یک متر طول می‌توان یک سانتی‌متر را در نظر گرفت که اگر صد بار از یک متر کم شود آن را تمام می‌کند، و به اصطلاح شمارنده و عاَد یک متر می‌باشد.

تعریف دوم و نقد آن

اما تعریف کمیت به این که «کمیت عرضی است که ذاتا قابل قسمت می‌باشد» مورد اشکال واقع شده است به این که این تعریف اخص از معرف است و همه انواع کمیت را شامل نمی‌شود؛ زیرا تنها کم متصل - مقدار است که قابل قسمت می‌باشد، و اما کم منفصل - عدد دارای اجزای بالفعل می‌باشد، یعنی بالفعل منقسم است و چیزی که بالفعل منقسم است قابل قسمت نخواهد بود.

تعریف سوم و نقد آن

همچنین بر تعریف کمیت به این که «کمیت عرضی است که قابل مساوات می‌باشد» اشکال شده است که این تعریف یک تعریف دوری است، زیرا مساوات عبارت است از «اتحاد دو کمیت». اگر دو چیز کمیتشان یکسان باشد گفته می‌شود که آن دو چیز «مساوی» یکدیگرند. و بیان دوری بودن تعریف فوق آن است که در آن تعریف «مساوات» اخذ شده است و لذا شناخت کمیت متوقف بر شناخت «مساوات» خواهد بود. و از طرف دیگر شناخت «مساوات» نیز متوقف بر شناخت کمیت است؛ زیرا در تعریف «مساوات» کمیت اخذ شده است پس شناخت کمیت با یک واسطه متوقف بر شناخت خودش می‌باشد.

خواص سه گانه ی کمیت

به هر حال، تعریف‌های ذکر شده مشتمل بر خواص سه گانه کمیت هستند، یعنی:

۱- شمارنده داشتن،

۲- انقسام پذیری و

۳- مساوات.

اقسام کمیت

تقسیم به متصل و متفصل

کمیت در نخستین تقسیم به دو قسم منقسم می‌گردد. کمیت متصل و کمیت متفصل.

دو تعریف برای کمیت متصل

تعریف نخست

کمیت متصل آن کمیتی است که بتوان در آن اجزایی را که با یکدیگر بر سر حدود مشترک تلاقی می‌کنند، در نظر گرفت.

مقصود از «حدّ مشترک» چیزی است که می‌توان آن را آغاز یک جزء قرار داد، همان گونه که می‌توان آن را پایان جزء دیگر قرار داد. مثلاً اگر یک خط را در نظر بگیریم که به سه پاره‌خط منقسم شده است، پاره‌خط میانی را می‌توان آغاز هر یک از دو پاره‌خط جانبی و پایان آن قرار داد.

تعریف دوم

تعریف دیگری نیز برای کمیت متصل ذکر کرده‌اند و آن این‌که: «کمیت متصل کمیتی است که تا بی‌نهایت قابل انقسام می‌باشد»، یعنی به هر میزان تقسیم شود، اجزای به دست آمده را همچنان می‌توان تقسیم کرد و به اجزای کوچک‌تر تبدیل نمود و این روند ادامه می‌یابد و هرگز به جزیی نخواهیم رسید که قابل انقسام به اجزای کوچک‌تر نباشد.

کمیت متفصل

کمیت متفصل در برابر کمیت متصل است، و بنابراین در تعریف آن می‌توان گفت «کمیت متفصل کمیتی است که دارای حدّ مشترک نیست»، و نیز می‌توان آن را این‌گونه تعریف کرد که «کمیتی است که قابل انقسام نمی‌باشد بلکه بالفعل منقسم است». کمیت متفصل همان «عدد» است که از تکرار «واحد» پدید می‌آید، و دارای اجزای بالفعل می‌باشد، و نیز میان اجزای آن حدّ مشترک وجود ندارد. به عنوان مثال «عدد پنج» اگر به دو و سه منقسم شود، این دو قسم دارای حدّ مشترک نخواهند بود.

اقسام کمیت متصل

کمیت متصل دو قسم دارد:

۱- کمیت متصل قارّ

کمیت متصل قارّ آن کمیتی را گویند که اجزایش در وجود با یکدیگر جمع شوند و به یکباره هست شوند مانند سطح.

اقسام کمیت متصل قارّ

کمیت متصل قارّ به نوبه خود به سه قسم منقسم می‌گردد:

۱- جسم تعلیمی،

۲- سطح و

۳- خط.

جسم تعلیمی یا حجم کمیتی است که در سه جهت قابل انقسام می‌باشد: عرض - پهنا، طول - درازا، و عمق - ستبر.

و سطح کمیتی است که در دو جهت قابل انقسام است: عرض و طول.

و خط کمیت متصلی است که در یک جهت قابل انقسام می‌باشد.

۲- کمیت متصل غیر قارّ.

و کمیت متصل غیر قارّ آن کمیتی است که اجزای فرضی‌اش در وجود با یکدیگر جمع نمی‌شوند، و به یکباره هست نمی‌گردند، بلکه وجود جزء لاحق موجب فنا و نیستی جزء سابق می‌باشد؛ مانند زمان.

دلیل بر این که زمان یک کمیت غیر قارّ است و اجزایش در وجود باهم جمع نمی‌شوند آن است که هر جزء بالفعل زمان قوه جزء بعدی است، و لذا آن دو جزء، بالفعل باهم جمع نمی‌شوند و هر دو نمی‌توانند باهم فعلیت پیدا کنند، زیرا فعلیت شیء با قوه آن جمع نمی‌شود.

اثبات خارجیت اقسام کمّ

وجود خارجی اقسام گوناگون کمیت کمیت منفصل، که همان عدد است، بالبداهه در خارج موجود است؛ زیرا اتصاف اشیای خارجی به اعداد گوناگون یک امر بدیهی و غیر قابل انکار است و چون عدد وصف برای شیء خارجی است خودش نیز باید در خارج موجود باشد.

کمیت متصل غیر قارّ، که همان زمان است، نیز همان‌گونه که در مباحث قوه و فعل به اثبات خواهد رسید، در خارج موجود می‌باشد.

حجم و سطح، از اقسام کم متصل قارّ، نیز در خارج موجودند؛ زیرا در خارج اجسام طبیعی‌ای داریم که جدا از یکدیگرند و متعین و متناهی می‌باشند. و حجم لازمه تعین جسم طبیعی، و سطح لازمه تناهی آن می‌باشد.

و در صورتی که ثابت شود در خارج اجسامی با سطح‌های متقاطع تحقق دارند، مانند مکعب، مخروط، هرم و امثال آن، در این صورت خط هم در خارج موجود خواهد بود.

انواع مقوله کمیت هر مرتبه از مراتب نامتناهی عدد نوع خاصی از آن به شمار می‌رود که با سایر انواع آن مابین می‌باشد، چراکه هر عددی دارای خواصی است که در دیگر اعداد یافت نمی‌شود، و کمترین اثر خاصی که یک عدد

دارد آن است که به تعداد خاصی واحد تقسیم می‌شود که هیچ عدد دیگری به آن تعداد واحد تقسیم نمی‌شود، بلکه یا به واحدهای کمتری تقسیم می‌شود و یا به واحدهای بیشتری.

زمان، اگرچه بر انواع گوناگون حرکات جوهری و عرضی عارض می‌گردد، اما خودش نوع واحدی است؛ چراکه افراد آن دارای عادّ و شمارندهٔ مشترک می‌باشند.

اجسام تعلیمی‌ای که عادّ مشترک ندارند، مانند: کره، مخروط، مکعب و امثال آن، انواع متباین هستند؛ و نیز سطوحی که عادّ مشترک ندارند، مانند سطح مستوی و اقسام مختلف سطح محدّب و مقعر، انواع مختلفی از سطح را تشکیل می‌دهند. همچنین خطوطی که عادّ مشترک میان آنها نیست، مانند: خط مستقیم و قوس‌های مختلف، اگر در خارج وجود داشته باشند، انواع گوناگونی از خط می‌باشند. البته اجسام، سطوح و خطوط نامنظم انواع مستقلی نیستند، بلکه مرکب از چند نوع مختلف می‌باشند.

احکام کمیت

احکام سه گانه ی پیشین

پیش از این به سه ویژگی از ویژگی‌های کمیت اشاره شد که عبارت بود از:

۱. مساوات و عدم مساوات.
 ۲. انقسام خارجی، مانند انقسامی که در عدد است؛ و انقسام وهمی، مانند انقسامی که در سایر انواع کمیت است.
 ۳. وجود شمارنده‌ای که آن را می‌شمارد.
- کمیت دارای احکام دیگری نیز هست که فلاسفه آنها را بیان کرده‌اند.

حکم چهارم

تحقق انواع کمّ در مجردات و مادیات

کمیت منفصل، که همان عدد است، هم در مادیات وجود دارد و هم در مجردات. اما کمیت متصل غیر قارّ، که همان زمان است، فقط در مادیات وجود دارد.

زیرا موضوع و معروض زمان، حرکت است و حرکت تنها در پدیده‌های مادی تحقق می‌یابد و مجردات که فعلیت محض هستند و هیچ قوه‌ای ندارند، همگی ثابت می‌باشند.

کمیت متصل قارّ، که عبارت است از جسم تعلیمی، سطح و خط، نیز در مجردات تحقق ندارد، مگر نزد کسانی که عالم مقداری مجردی را که آثار ماده را دارد ولی خود ماده را ندارد، اثبات می‌کنند. این عالم «عالم مثال»، «عالم اشباح مجرد»، «عالم صور معلقه»، و نیز «عالم برزخ» نامیده می‌شود.

حکمای اشراقی برخلاف حکمای مشاء قائل به وجود چنین عالمی بوده‌اند، و حکمت متعالیه نیز در این خصوص با آنها هم عقیده است، در همین کتاب در فصل بیست و یک از مرحلهٔ دوازدهم، دربارهٔ خصوصیات این عالم گفت‌وگو خواهد شد.

حکم پنجم

وقوع تضاد در انواع کمّ

دو استدلال بر عدم وقوع تضاد در کمّ منفصل

در عدد تضاد نیست، زیرا متضادین عبارتند از «دو امر وجودی غیر متضایف که به نحو تعاقب بر یک موضوع عارض شوند، و داخل در یک جنس قریب بوده و میان آنها نهایت اختلاف وجود داشته باشد».

استدلال اول

اما اولاً: میان هیچ عددی با عدد دیگر نهایت اختلاف وجود ندارد به گونه‌ای که نتوان عدد دیگری را در نظر گرفت که اختلاف بیشتری با آن عدد داشته باشد. زیرا هرگاه دو مرتبه از عدد را در نظر بگیریم، مانند عدد دو و عدد صد میلیارد، اگر یک واحد به عدد بزرگ‌تر افزوده شود، فاصله آن عدد از عدد کوچک‌تر بیشتر خواهد شد.

استدلال دوم و نقد آن

برخی برای اثبات این که تضاد در عدد راه ندارد گفته‌اند «هر مرتبه از عدد متقوم به مراتب پائین‌تر از خود است، و یکی از ضدین نمی‌تواند متقوم به ضد دیگر باشد».

اما این استدلال ناتمام است، زیرا یک مرتبه از عدد در صورتی متقوم به مراتب پائین‌تر از خودش است که مرکب از آنها باشد، اما نمی‌توان گفت یک مرتبه از عدد مرکب از مراتب مادون می‌باشد، به دلیل آن که اگر یک مرتبه از عدد مرکب از مراتب مادون خود باشد، مراتب مختلف مادون هر کدام در این که می‌توانند مقوم آن مرتبه باشند یکسان هستند. مثلاً عدد ده را می‌توان فرض کرد که از «نه و یک» ترکیب شده است، و نیز می‌توان فرض کرد که از «دو و هشت» یا «هفت و سه» یا «شش و چهار» و یا «پنج و پنج» ترکیب شده است، و تعیین بعضی از این موارد برای جزء بودن ترجیح بدون مرجح است که محال می‌باشد.

استدلال بر عدم وقوع تضاد در کمّ متصل

نظیر این سخن دربارهٔ کمیت متصل نیز جاری می‌شود، و در نتیجه هیچ حجمی ضد حجم دیگر نیست، زیرا حجم بزرگ‌تری را می‌توان در نظر گرفت که اختلافش با حجم کوچک‌تر بیش از اختلاف آن دو باهم است؛ و نیز هیچ سطحی ضد سطح دیگر نیست، و هیچ خطی ضد خط دیگر نمی‌باشد. و همان‌طور که رابطهٔ تضاد میان حجمی با حجم دیگر، و سطحی با سطح دیگر و یا خطی با خط دیگر برقرار نمی‌شود، رابطهٔ تضاد میان حجم و سطح، یا حجم و خط و یا سطح و خط نیز برقرار نمی‌شود، زیرا یکی از شرایط تضاد آن است که متضادین دارای موضوع مشترکی باشند که متعاقباً بتوانند بر آن عارض شوند، درحالی‌که حجم و سطح و خط موضوع مشترکی ندارند که آنها متعاقباً بر آن عارض شوند-موضوع حجم جسم طبیعی است، و موضوع سطح حجم است، و موضوع خط سطح می‌باشد- و نیز نهایت اختلاف میان آنها تصور نمی‌شود.

حکم ششم

شدت و ضعف در کمیت

تشکیک به شدت و ضعف در کمیت راه ندارد، و این مطلبی است ضروری و یا نزدیک به ضروری. چراکه روشن است که نمی‌توان گفت این خط شدیدتر از آن خط است و یا فلان سطح ضعیف‌تر از آن سطح دیگر است. آری، در کمیت نوع دیگری از تشکیک، که عبارت است از تشکیک به زیادت و نقصان، یافت می‌شود. مثل آن که طول یک خط بیشتر از طول خط دیگر است. البته این تشکیک در وجود آن دو خط است نه در این که دارای ماهیت خط می‌باشند.

جسم تعلیمی نیز همین گونه است.

حکم هفتم

تناهی ابعاد

ابعاد متناهی است. حکما ادله متعددی برای اثبات تناهی ابعاد آورده‌اند که یکی از روشن‌ترین آنها برهان ذیل است:

برهان مسامته در تناهی ابعاد

ما خطی را فرض می‌کنیم که تا بی‌نهایت امتداد دارد، و نیز کره‌ای را در نظر می‌گیریم که از مرکز آن خطی به موازات آن خط غیر متناهی خارج شده است. حال اگر آن کره حرکت کند، با توجه به قانون اقلیدس - دو خط موازی هرگز یکدیگر را قطع نمی‌کنند، و دو خط مسامت و غیرموازی به‌طور حتم یکدیگر را قطع خواهند کرد - آن دو خط یکدیگر را قطع خواهند کرد، و خطی که از مرکز کره خارج شده است حالت توازی خودش با خط غیر متناهی مفروض را از دست می‌دهد و «مسامت» - مایل به سمت آن می‌شود.

پس باید در آن خط غیر متناهی ضرورتاً نقطه خاصی وجود داشته باشد که اولین نقطه مسامته آن دو خط باهم باشد؛ یعنی نقطه‌ای که اگر خط خارج شده از مرکز کره امتداد یابد، در اول بار آن خط غیر متناهی را در آن نقطه قطع می‌کند. اما وجود چنین نقطه‌ای محال است، زیرا هر نقطه‌ای را به عنوان نخستین نقطه مسامته در نظر بگیریم، در آن خط غیر متناهی نقطه بالاتری هست که پیش از نقطه مفروض با آن خط مسامت می‌شود.

بنابراین لازم می‌آید که در آن خط غیر متناهی هم نقطه اول مسامته باشد و هم نباشد، و این تناقض است. و چون این محال نتیجه فرض خط نامتناهی است، پس نامتناهی محال است.

حکما براهین دیگری نیز برای اثبات امتناع وجود بعد غیر متناهی بیان کرده‌اند، که از جمله آنها برهان تطبیق و برهان سلمی است.

حکم هشتم

نسبت خلا و کم

خلاً یعنی فضایی که از هر جوهری خالی است محال است، زیرا لازمه‌اش آن است که بعد بدون موضوعی که قائم به آن باشد، تحقق پیدا کند، درحالی که بعد کمیت است و نیاز به موضوعی دارد که بر آن عارض شود و قائم به آن باشد. در بحث از مقولهٔ این در این باره گفت‌وگو خواهد شد.

حکم نهم

تناهی عدد

عدد متناهی نیست، بدین معنا که هر مرتبه‌ای از عدد در نظر گرفته شود می‌توان بالاتر از آن را نیز در نظر گرفت، و همچنین بالاتر از آن مرتبهٔ بالایی را نیز می‌توان فرض کرد، و این سلسله همچنان ادامه می‌یابد تا آن جا که دیگر عدد بزرگ‌تری را اعتبار نکنیم. این نوع از عدم تناهی را «عدم تناهی لایقفی» می‌نامند. در این نوع از عدم تناهی همیشه مقدار متناهی و محدودی فعلیت می‌یابد، و مقدار زاید بر آن بالقوه می‌باشد.

دو بیان از عدم تناهی عدد

۱- سلب تحصیلی

عدم تناهی به معنای یاد شده در قالب «سلب تحصیلی» بیان می‌شود، به این صورت که «عدد متناهی نیست» و چنان که بیان شد، عدم تناهی به این معنا یکی از احکام عدد است.

۲- ایجاب عدولی و نقد آن

اما عدم تناهی اصطلاح دیگری نیز دارد که در قالب «ایجاب عدولی» بیان می‌شود، به این صورت که «عدد غیر متناهی است». مفاد این قضیه آن است که سلسلهٔ اعداد بالفعل نامتناهی می‌باشد؛ و این قابل قبول نیست، چنان که مولف می‌فرماید: و اما این که سلسلهٔ اعداد بالفعل تا بی‌نهایت پیش برود، به نحو «ایجاب عدولی» نه «سلب تحصیلی»، نامعقول است؛ زیرا غیر متناهی به این معنا نه کل دارد و نه مجموع-زیرا کل و مجموع داشتن مستلزم مبدأ و منتها داشتن و محدودیت است-همچنین در «غیر متناهی» به معنای یاد شده هیچ‌یک از نسبت‌های کسری، مانند نصف و ثلث و ربع، راه ندارد؛ و گرنه متناهی می‌گردد. زیرا نصف شیء از آن شیء کوچک‌تر است و وقتی کوچک‌تر شد محدود می‌باشد، و دو برابر محدود نیز محدود خواهد بود. پس آن عددی که بنابر فرض نامحدود است، اگر نصف داشته باشد، محدود خواهد بود. حاصل آن که اگر یک عدد غیر متناهی داشته باشیم، غیر متناهی بودن آن اقتضا می‌کند که این نسبت‌های کسری در آن راه نداشته باشد، درحالی که این نسبت‌ها در هر عددی راه دارد. در نتیجه غیر متناهی بودن عدد با عدد بودن آن منافات دارد.

کیف و اقسام آن ۱

در یک نگاه:

۱- کیفیت چگونگی و اقسام نخستین آن

۲- تقسیمات کیف

۳- اقسام کیفیت محسوس

کیفیت چگونگی و اقسام نخستین آن

تعریف کیفیت و تبیین قیود تعریف

در تعریف کیفیت آورده‌اند «کیفیت عرضی است که ذاتا نه قسمت‌پذیر است و نه نسبت‌پذیر» .

۱- با قید «عرض» واجب الوجود-تبارک و تعالی-و جوهر از تعریف بیرون می‌روند،

۲- و با قید «عدم پذیرش قسمت» کمیت،

۳- و با قید «عدم پذیرش نسبت» مقولات هفت‌گانه نسبی از تعریف خارج می‌شوند.

۴- و با قید «ذاتا» آن چه قسمت و نسبت بالعرض بر آن عارض می‌شود در تعریف داخل می‌شود.

بیان ملاصدرا درباره ی تعریف کیف

صدر المتألهین در اسفار می‌گوید:

«مقولات اجناس عالی هستند و جنسی بالاتر از آنها نیست، و از این‌روی امکان ندارد در تعریف آنها حد ذکر شود، و لذا تعریف‌هایی که برای مقولات بیان می‌شود، رسم‌های ناقصی هستند که در آنها به ذکر خواص آن مقولات برای متمایز ساختن آنها از یکدیگر اکتفا می‌شود. در مورد مقوله کیف، فلاسفه به یک ویژگی لازم این مقوله که همه انواع آن را دربر گیرد، دست نیافته‌اند مگر عنوانی که از عرض بودن و مغایرت با کم و اعراض نسبی ترکیب می‌شود؛ و از این‌رو در تعریف کیفیت گفته‌اند «کیفیت عرضی است که مغایر با کمیت و اعراض نسبی می‌باشد»

اما این تعریف، تعریف شیء به چیزی است که در معرفت و جهالت مساوی آن است، چراکه برخی از اجناس عالی روشن‌تر از برخی دیگر نیستند. و اگر این‌گونه تعریف روا باشد، باید مثل آن در سایر مقولات نیز جایز باشد، بلکه دیگر مقولات به چنین تعریفی سزاوارترند، به دلیل آن‌که شناخت امور نسبی پس از شناخت معروض‌های آنها که همان کیفیات هستند، میسر می‌باشد. به همین جهت است که حکما از آن تعریف عدول کرده‌اند و به جای آن‌که در تعریف کیفیت، کمیت و اعراض نسبی را ذکر کنند، خاصه آن مقولات را که روشن‌تر از خود آن مقولات است، ذکر کرده‌اند» .

تقسیمات کیف

کیفیت در نخستین تقسیم به چهار قسم کلی منقسم می‌گردد که عبارتند از:

- ۱- کیفیات محسوس،
- ۲- کیفیات نفسانی،
- ۳- کیفیات مختص به کمیات
- ۴- و کیفیات استعدادی.

اعتماد حکما در حصر کیفیت در اقسام چهارگانه یاد شده، بر استقراء است.

کیفیات محسوس

از جمله ویژگی‌های این نوع کیفیت آن است که فاعلیتش به صورت تشبیه است، یعنی غیر را شبیه خود می‌سازد، همان‌گونه که حرارت جسم مجاور خود را گرم می‌کند، و همان‌گونه که سیاهی مثلا شبح و نمونه خودش را در چشم می‌اندازد.

اقسام کیفیت محسوس

کیفیات محسوس به پنج قسم منقسم می‌شوند؛

- ۱- مبصرات - دیدنی‌ها،
- ۲- مسموعات - شنیدنی‌ها،
- ۳- مذوقات - چشیدنی‌ها،
- ۴- مشمومات - بوئیدنی‌ها،
- ۵- ملموسات - لمس‌شدنی‌ها.

۱- مبصرات - دیدنی‌ها

از جمله کیفیات مبصر رنگ‌ها هستند. مشهور میان فلاسفه آن است که رنگ‌ها کیفیات عینی هستند و بیرون از دایره حس تحقق دارند. و نیز بنابر نظر مشهور حکما، رنگ سفیدی و سیاهی بسیط هستند، اما دیگر رنگ‌ها از ترکیب این دو رنگ، با نسبت‌های مختلف، پدید می‌آیند. و به عقیده گروهی دیگر از فلاسفه رنگ‌های بسیط که رنگ‌های اصلی می‌باشند، پنج رنگ هستند: سیاهی، سفیدی، قرمزی، زردی و سبزی و سایر رنگ‌ها از این پنج رنگ ترکیب می‌شوند.

برخی گفته‌اند: رنگ یک کیفیت خیالی است و وجودی در ورای حس ندارد، مانند هاله ای که در اطراف ماه در هوای ابری دیده می‌شود و رنگین کمان و غیر آن.

به عقیده ایشان این کیفیت خیالی در اثر اختلاط‌های گوناگون هوا با اجسام شفاف و یا انعکاس از آنها پدید می‌آید.

و از جمله کیفیات مبصر نور است، نور بی‌نیاز از تعریف است، اما گاهی آن را به این صورت تعریف می‌کنند که «الظاهر بنفسه المظهر لغیره» یعنی نور چیزی است که خودبه‌خود آشکار است و آشکارکننده غیر خود می‌باشد. باید

گفت که مقصود از این که نور مظهر و آشکارکننده غیر خود می باشد، آن است که نور اجسام را برای چشم آشکار می کند؛ نه آن که مقصود اظهار و آشکار کردن به طور مطلق باشد، زیرا اظهار به طور مطلق، ویژگی وجود است، و وجود است که به ماهیات و اشیای گوناگون ظهور و نمود می دهد.

در هر حال، نظریه معروف میان حکیمان آن است که نور کیف مبصری است که در اجسام نیر بالذات، یعنی اجسامی که خودبه خود روشن و نورانی هستند، مانند خورشید و آتش، یا جسمی که در برابر یک نیر بالذات قرار گرفته - مستنیر به وجود می آید، بدون آن که نور از نیر بالذات به جسم مستنیر منتقل شود، زیرا نور عرض است و عرض قابل انتقال از موضوعی به موضوع دیگر نیست. و ظلمت در برابر نور است و نسبتش با نور، نسبت عدم ملکه به ملکه می باشد، زیرا ظلمت عبارت است از عدم نور در جایی که صلاحیت برای تحقق نور هست.

این نظریه مشهور حکیمان است، اما برخی گفته اند: نور عرض نیست بلکه یک جوهر جسمانی است. و برخی دیگر گفته اند: آن چه حقیقتاً در خارج وجود دارد همان رنگ است، و نور چیزی جز ظهور رنگ نیست.

۲- مسموعات - شنیدنی ها

مسموعات همان صوت ها هستند. در تعریف صوت گفته اند «صوت عبارت است از کیفیتی که در اثر قرع عنیف - کوبیدن با شدت و سختی و یا قلع عنیف - کندن با شدت و سختی که موجب تموج هوای حامل صوت ها می گردد، به وجود می آید». هنگامی که موج حاصل شده از کوبیدن شدید و یا کندن شدید به هوای مجاور پرده گوش برسد، گوش صدا را احساس می کند. البته صوت همان موج های پدید آمده و یا همان کوبیدن و کندن نیست، و نیز صوت محسوس یک امر خیالی نیست که در بیرون از دایره حس معدوم باشد.

۳- مذوقات - چشیدنی ها

چشیدنی ها همان مزه هایی هستند که توسط قوه چشایی درک می شوند. دانشمندان طبیعی مزه های بسیط را نه قسم دانسته اند که عبارتند از:

۱. حرافت - تندی، مانند مزه فلفل.
۲. ملاحظت - شوری.
۳. مرارت - تلخی.
۴. دسومت - مزه ای که از چربی ها درک می شود.
۵. حلاوت - شیرینی.
۶. تفه - بی مزگی که احتیاج به نمک دارد، مانند مزه تخم مرغ.
۷. عفوصت - مزه گس داشتن، مانند مزه میوه های کال.
۸. قبض، مزه ای که دهان را جمع می کند، مانند مزه سنجد.
۹. حموضت - ترشی.

مزه های دیگر مرکب از نه مزه فوق می باشند.

۴- مشمومات - بوها

مشمومات انواع بوهایی هستند که به وسیله شامه - قوه بویایی درک می‌شوند. ما اسم‌های خاصی برای بوهای گوناگونی که درک می‌کنیم، نداریم تا آنها را به وسیله آن اسامی بشناسانیم؛ و لذا بوهای گوناگون را از راه اضافه به موضوعاتشان می‌شناسانیم، مثلا می‌گوییم: بوی مشک و بوی گل؛ و یا از طریق موافق بودن و یا مخالف بودن با طبع آنها را معرفی می‌کنیم، مانند آن‌جا که می‌گوییم: بوی خوش و بوی بد؛ و یا از جهت نسبتشان به مزه خاص آنها را معرفی می‌کنیم، مثلا می‌گوییم:

بوی شیرینی و بوی ترشی.

بو علی سینا می‌گوید: این که ما برای بوهای مختلف الفاظ خاصی نداریم، و آنها را مستقلا شناسایی نمی‌کنیم بلکه آنها را از راه اضافه به موضوع و مانند آن می‌شناسانیم، نشان‌دهنده ضعف قوه بویایی انسان نسبت به سایر حواس او می‌باشد.

۵- ملموسات - کیفیات قابل لمس

ملموسات انواع کیفیات محسوسی هستند که توسط قوه لامسه درک می‌شوند. دانشمندان گفته‌اند: انواع کیفیات ملموس بسیط دوازده نوع‌اند، به این شرح:

۱. حرارت
۲. برودت.
۳. رطوبت - شلی.
۴. یبوست - سفتی
۵. لطافت - رقت و نازکی.
۶. کثافت - غلظت و پری
۷. لزوجت - چسبندگی.
۸. هشاشت که در برابر لزوجت است.
۹. جفاف - خشکی.
۱۰. بلت - تری.
۱۱. ثقل - سنگینی
۱۲. خفت - سبکی.

برخی از طبیعیون انواع بسیط ملموسات را شانزده نوع دانسته‌اند و چهار نوع دیگر به انواع بیان شده افزوده‌اند که عبارتند از:

۱۳- خشونت - زبری،

۱۴- ملاست - نرمی‌ای که در مقابل زبری است،

۱۵- صلابت -سختی،

۱۶- لین -نرمی که در برابر سختی است.

اما معروف میان طبیعیون آن است که این چهار کیفیت مرکب می‌باشند نه بسیط.



درس ۸

کیف و اقسام آن ۲

در یک نگاه:

۱- کیفیت چگونگی و اقسام نخستین آن

۲- اقسام کیفیت محسوس

۳- کیفیات استعدادی و انواع آن

کیفیات مختص به کمیات

کیفیات مختص به کمیات آن دسته از کیفیاتند که به واسطه کمیت عارض بر جسم می‌شوند، یعنی ابتدا کمیت متصف به آنها می‌شود، و آن‌گاه جسم به خاطر کمیتش متصف به آنها می‌شود، مانند: انحنا در خط و زوجیت در عدد؛

اقسام کیفیات مختص به کمیات

کیفیات مختص به کمیات، به حکم استقراء، بر سه قسم‌اند:

۱. شکل و زاویه.

۲. کیفیتی که عارض بر کمیت متصل قار می‌گردد، اما نه شکل است و نه زاویه؛ این قسم نام خاصی ندارد. مانند: منحنی بودن و مستقیم بودن از کیفیاتی که عارض بر خط و سطح و جسم تعلیمی می‌شوند.

۳. کیفیاتی که بر عدد عارض می‌شوند؛ مانند زوج بودن، فرد بودن، تربیع -توان دو و تجذیر -ریشه دوم؛ تجذیر در برابر تربیع است. مثلاً مربع عدد پنج، عدد بیست و پنج است و جذر عدد بیست و پنج عدد پنج است.

بررسی خلقت به عنوان قسمی از کیفیات مختص به کمیت

برخی از فلاسفه «خلقت» را نیز از انواع کیفیات مختص به کمیات به شمار آورده‌اند. مقصود از «خلقت» چیزی است که از ترکیب رنگ و شکل پدید می‌آید. اما این سخن قابل قبول نیست، زیرا ترکیب «خلقت» از رنگ و شکل، یک ترکیب حقیقی نیست، و لذا «خلقت» یک وحدت حقیقی و یک ماهیت حقیقی ندارد، بلکه از مرکبات اعتباری به شمار می‌رود. و اگر «خلقت» یک مرکب حقیقی و دارای ماهیت باشد باید هم تحت کیفیات مبصر مندرج شود و هم تحت کیفیات مختص به کمیات مندرج گردد، چراکه رنگ کیفیت مبصر است و شکل کیفیت مختص به کمیات می‌باشد، درحالی‌که کیفیات مبصر و کیفیات مختص به کمیات دو جنس متباین هستند. و اندراج یک ماهیت در دو جنس متباین محال است، زیرا مستلزم آن است که یک ماهیت، درعین حال که یک ماهیت است، دو ماهیت باشد.

توضیح اقسام کیفیات مختص به کمیات

۱- شکل و زاویه

شکل

شکل عبارت است از «هیئتی که در اثر احاطه کامل یک یا چند حد بر کمیت، برای آن کمیت پدید می‌آید». شکل از مقوله کیفیت است، زیرا حد کیف بر آن صدق می‌کند، یعنی عرضی است که ذاتا نه قسمت‌پذیر است و نه نسبت‌پذیر. شکل نه همان سطح و یا حجم است، و نه حدودی است که بر آنها احاطه دارد. و نیز نمی‌توان گفت شکل مجموع مرکب از سطح و حدودی که بر آن احاطه دارد و یا مجموع مرکب از حجم و حدود آن می‌باشد، بلکه شکل عبارت است از «هیئت حاصل از سطح و یا حجمی که حد یا حدود خاصی آن را احاطه کرده است».

زاویه

زاویه عبارت است از «هیئتی که از احاطه ناقص دو یا چند حد که در یک نقطه باهم تلاقی می‌کنند، پدید می‌آید». سخن درباره این که زاویه کیفیت است نه کمیت، نظیر همان سخنی است که درباره کیفیت بودن شکل بیان شد. شیخ الرئیس گفته است که مثلا می‌توان هیئت حاصل از احاطه دو سطح از مکعب را که در یک خط باهم تلاقی کرده‌اند، زاویه به شمار آورد؛ زیرا خواص زاویه بر آن تطبیق می‌کند.

۲- استقامت، انحنا و ...

استقامت در خط که در برابر انحنا است، از مقوله کیفیت است نه کمیت، و اختلاف میان آن دو یعنی استقامت و انحنایک اختلاف نوعی است.

استدلال بر کیف بودن استقامت و انحنا

دلیل بر این که استقامت و انحنا از مقوله کیفیت هستند نه کمیت، آن است که ما مفهوم استقامت و انحنا را، که دو مفهوم بدیهی و بی‌نیاز از معرف هستند، تعقل می‌کنیم، ولی معنای قبول انقسام را که ویژگی کمیت است در آن نمی‌یابیم.

البته چون استقامت و انحنا بر کمیت عارض می‌شوند به تبع معروضشان قابل انقسام‌اند، و لذا در وجود و تحققشان همیشه تقسیم‌پذیر می‌باشند؛ اما این مقدار باعث نمی‌شود که آنها را کمیت محسوب کنیم، زیرا کمیت عرضی است که در حدش قابلیت انقسام اخذ شده است و یا دست کم از روشن‌ترین خواصش می‌باشد. در حالی که قابلیت انقسام نه در حد استقامت و انحنا اخذ شده است و نه از روشن‌ترین خواص آنهاست، زیرا اگر قابلیت انقسام جزئی از حد استقامت و انحنا و یا از روشن‌ترین خواص آنها بود، تعقل آنها خالی از تعقل آن نبود.

استدلال بر این که اختلاف انحنا و استقامت و .. نوعی است.

و دلیل بر این که استقامت و انحنا دو نوع مختلف و متباین هستند آن است که: اگر آنها یک نوع بودند باید اختلاف میان آنها یک اختلاف عرضی باشد به نحوی که نه جزء ذات باشد و نه لازم ذات. و در این صورت باید عقلا جایز

باشد که وصف استقامت از خط مستقیم زایل گردد، و درعین حال اصل خط باقی بماند، و آن گاه همان خط متصف به انحناء گردد. اما چنین چیزی محال است.

چراکه اگر شخص معروض از بین برود، و یک معروض دیگر جایگزین آن شود، شخص عارض نیز از بین خواهد رفت و عارض دیگری جایگزین آن می گردد.

از این که بقای خط مستقیم در صورت از بین رفتن استقامت آن ممتنع است پی می بریم به این که استقامت یا فصل آن است و یا لازمه فصل آن می باشد. و در نتیجه مستقیم اختلاف نوعی با منحنی دارد.

همین سخن درباره سطح مستوی و سطح غیر مستوی، و نیز اقسام سطح غیر مستوی مانند سطح محدب و سطح مقعر و همچنین اجسام تعلیمی مختلف جاری می شود، و اثبات می کند که اختلاف آنها با یکدیگر یک اختلاف نوعی است، و آنها انواع گوناگونی را تشکیل می دهند.

دو نتیجه ی اختلاف نوعی بیان شده

از آن چه گذشت دو نتیجه به دست می آید:

۱- عدم وقوع تضاد در مانند استقامت و انحناء و

میان مستقیم و منحنی تضاد نیست، زیرا

اولاً: آن دو به طور پی در پی بر موضوع واحد عارض نمی شوند،

و ثانیاً: میان آنها نهایت اختلاف نیست.

زیرا هر خط منحنی ای در نظر گرفته شود، منحنی تر از آن نیز تصور می شود. و همچنین میان خط و سطح، سطح و حجم، و نیز میان سطوح مختلف با یکدیگر، و حجم های گوناگون با یکدیگر تضاد نیست.

۲- نبود اختلاف در شدت و ضعف میان مستقیم و منحنی

اختلاف در شدت و ضعف میان مستقیم و منحنی برقرار نیست، زیرا اختلاف تشکیکی تنها در صورتی است که مرتبه شدید مشتمل بر مرتبه ضعیف و زاید بر آن باشد. درحالی که روشن شد نه مستقیم دربردارنده منحنی است و نه منحنی متضمن مستقیم می باشد.

۳- کیفیاتی که بر عدد عارض می شوند.

قسم سوم از کیفیات مختص به کمیات، کیفیاتی است که بر خصوص عدد عارض می گردد، مانند زوج بودن، فرد بودن، و

امور یاد شده کیفیت هستند نه کمیت، چرا که حد کیفیت بر آنها صدق می کند. و این مطلب روشنی است با توجه به این که هر مرتبه ای از عدد، نوع مستقلی از عدد و مابین با دیگر مراتب است و با دیگر مراتب در ویژگی انقسام مشترک می باشد. و زوج بودن که عبارت است از انقسام عدد به دو قسم برابر، و فرد بودن که عبارت است از عدم انقسام عدد به دو قسم برابر، دو صفت برای انقسام هستند ولی خودشان فی نفسه قابل انقسام نمی باشند، و همچنین فی نفسه دارای نسبت نیز نیستند، و لذا نه کم هستند و نه هیچ یک از اعراض نسبی. بنابراین زوج بودن و فرد بودن دو کیفیت اند که بر کمیت عارض می گردند.

نظیر این بیان در مورد دیگر احوال عدد، چون تربیع و تجذیر و غیر آن نیز جاری می‌گردد.

چند نکته

با تأمل در آنچه گذشت به سه نکته می‌توان دست یافت:

نکته ۱

میان اوصاف عددی یاد شده تضاد نیست، زیرا میان زوج بودن و فرد بودن، موضوع مشترکی نیست که این دو وصف متعاقبا و پی‌درپی بر آن عارض گردند، آن‌گونه که شرط تضاد است.

نکته ۲

در اوصاف عددی مذکور تشکیک به شدت و ضعف، و نیز تشکیک به زیادت و نقصان راه ندارد. پس همان‌گونه که یک قوس به قوس دیگر، و یک انحنای دیگر تبدیل نمی‌شود مگر همراه با بطلان موضوعش و تحقق موضوع دیگری که شخصا غیر آن می‌باشد، همچنین یک زوجیت مانند زوجیت عدد دو به زوجیت عدد چهار تبدیل نمی‌شود مگر به آن که موضوعش، که همان معدود است، از بین برود و موضوع دیگری که شخصا مغایر آن است، تحقق یابد. و این مستلزم آن است که زوجیت نخست، که یک عرض است، از بین برود و زوجیت دیگری، که شخصا مغایر آن است، پدید آید؛ و این تشکیک نخواهد بود.

زیرا تشکیک در صورتی است که یک مرتبه مشتمل بر مرتبه دیگر و زاید بر آن باشد.

نکته ۳

با توجه به آنچه پیش از این بیان شد، دانسته می‌شود که کیفیات مخصوص به کمیات هم در مادیات یافت می‌شوند و هم در مجردات مثالی، در صورتی که موجودات مثالی را مجرد بدانیم.

کیفیات استعدادی

تعریف کیفیت استعدادی

نام دیگر کیفیات استعدادی «قوه و لا قوه» است. معنای جامع میان همه افراد کیفیات استعدادی، که به منزله نوع از مطلق کیفیت و به مثابه جنس برای همه انواع خاص آن می‌باشد، این است که «کیفیت استعدادی استعداد شدید جسمانی است به سوی امر بیرون از ذات برای آن که آن امر برای ذات تحقق یابد» بدین معنا که به واسطه آن استعداد است که پیدایش امری از بیرون ذات تعیین و رجحان می‌یابد.

انواع کیفیت استعدادی

کیفیت استعدادی دو نوع دارد:

- ۱- یکی استعداد شدید به سوی انفعال و پذیرش، مانند ممرضیت (آمادگی زیاد بدن برای پذیرش بیماری،
- ۲- دیگری استعداد شدید به سوی عدم انفعال و پذیرش، مانند مصحاحیت -آمادگی زیاد برای صحت و عدم قبول بیماری.

خارج بودن قوه بر فعل از اقسام کیفیت استعدادی

برخی از فلاسفه نوع سومی برای کیفیت استعدادی در نظر گرفته‌اند و آن عبارت است از «استعداد شدید به سوی فعل» مانند مصارعیت - آمادگی زیاد برای شکست دادن حریف و به زمین زدن او. اما شیخ الرئیس آن را مردود دانست، و صدر المتألهین نیز از وی پیروی نمود.

برای روشن شدن این مطلب لازم است ابتدا یک قاعده کلی را بدانیم، و آن این‌که حیثیات فعل و اثر همیشه از لوازم ذات فاعل هستند، زیرا هر ذاتی که دارای حقیقتی است، اقتضای اثری دارد، به گونه‌ای که اگر خودش باشد و خودش و مانعی در راه تأثیر او نباشد، اثرش را ایجاد می‌کند، و لذا ذات در فاعلیت‌ش نیاز به قوه زایدی ندارد. مثلاً آتش اقتضای سوزاندن دارد، و این سوزاندن از لوازم ذات آتش است، به گونه‌ای که هرگاه شرایط محقق باشد و مانعی در کار نباشد آتش کار خود را انجام می‌دهد و شیء را می‌سوزاند.

حال اگر فرض کنیم قوه دیگری به ذات افزوده شده است، آن ذات نسبت به آن قوه فاعل نیست بلکه قابل می‌باشد، و اگر ذات و قوه را باهم در نظر بگیریم و فعلی را به مجموع آنها نسبت دهیم آن مجموع چیز دیگری است، و اگر اثری داشته باشد اثرش ملازم با آن خواهد بود و همیشه بر آن مترتب می‌گردد، بدون آن‌که به حصول استعداد برای ایجاد آن اثر نیاز باشد.

و اگر فرض کنیم فاعلیت آن ذات منوط به پیدایش استعداد برای فاعلیت است، در این صورت لازم خواهد بود ابتدا در آن ذات قوه انفعالی برای پیدایش متمم فاعلیت پدید آید، و آن‌گاه متمم فاعلیت در آن تحقق یابد. پس آن استعداد مفروض در حقیقت استعداد برای فاعلیت ذات نیست، بلکه استعداد برای انفعال ذات می‌باشد.

بنابراین برای فاعلیت استعدادی وجود ندارد، بلکه استعداد اولاً و بالذات برای منفعل شدن است، و ثانیاً و بالعرض به فاعلیت نسبت داده می‌شود.

از آن‌چه با برهان بیان شد ثابت می‌شود که فاعل شدن شیء ذاتاً نیاز به قوه و استعداد ندارد، و قوه و استعداد تنها برای انفعال و قابل شدن شیء لازم است.

استعداد از چه مقوله‌ای است؟

گفتیم: کیفیت استعدادی استعداد شدید جسمانی است به سوی یک امر بیرون از ذات؛ حال می‌خواهیم ببینیم که خود استعداد که به منزله جنس برای کیفیت استعدادی است از چه مقوله‌ای می‌باشد. برخی گفته‌اند: استعداد از مقوله مضاف است، زیرا استعداد فقط میان دو چیز، یعنی مستعد و مستعد له، تعقل و تصور می‌شود، و بنابراین استعداد خودش نوعی از کیفیت نیست. و ظاهر کلمات بعضی دیگر از حکما آن است که استعداد کیفیتی است که ملازم با اضافه می‌باشد؛ مانند علم که از کیفیات نفسانی است و ملازم با اضافه‌ای است که میان موضوع و متعلقش، یعنی عالم و معلوم، برقرار می‌باشد؛ و نیز مانند قدرت و اراده.